

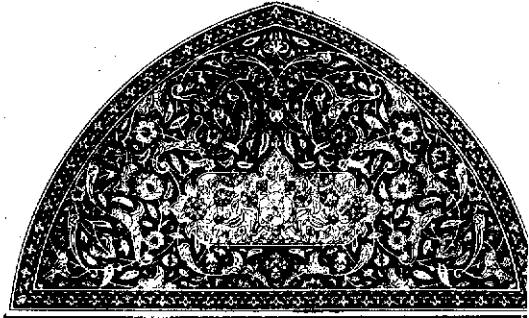
نوشتن شرح حال رجال دین و علمای اسلام و ذکر آثار و شخصیت آنان، سابقه تاریخی دیرینه‌ای دارد و از دیرباز مورد توجه دانشمندان علم «تراجم» بوده است. عالمان شیعه و سنی در این زمینه آثار ارزنده‌ای از خود به جای گذاشته و میراث فرهنگی عظیمی را به ما سپرده‌اند: ریاض العلماء، روضات الجنات، اعیان الشیعه، ریحانة الادب، خاتمة مستدرک نوری طبقات اعلام الشیعه، شهداء الفضیله، مجالس المؤمنین، الکنی و الالقاب، فوائد الرضویه، امل الامل، لسؤلوه السبحرین و مفاخر اسلام از بهترین کتابهایی هستند که علمای شیعه در این زمینه یعنی علم «تراجم» نوشته‌اند.

همچنین کتاب ارزشمند «طبرسی و مجمع البیان» اثر دکتر حسین کریمان، و «وحید بهبهانی» اثر آقای علی دوانی، از شمار بهترین کتابهایی هستند که منحصرأ در باره یک شخصیت علمی و دینی به بحث و بررسی پرداخته و در کنار او از بستگان وی نیز سخنی به میان آورده‌اند. در سالهای اخیر و به خصوص پس از پیروزی انقلاب مقدس اسلامی ایران، به دلیل توجه و علاقه مردم به آگاهی از شرح حال اندیشمندان و علمای سلف، کتابها و مقالات بسیاری تهیه و تدوین و منتشر

شد که بسیاری از این کتابها و مقاله‌ها به دست کسانی نوشته شده که خبرویت کافی در این فن شریف را نداشته و از توانایی لازم و در خور این موضوع برخوردار نبوده‌اند، بسیاری از این گونه نوشته‌ها مشحون از اغلاط و اشتباهات بزرگ و تکرار مکررات و برگرفته از کتب دیگران است. کتاب «فقهای نامدار شیعه» تألیف آقای عبدالرحیم عقیقی بخشایشی نیز از آن شمار است. مؤلف در این کتاب، همان گونه که از نامش پیداست و قرائن نشان می‌دهد، خواسته است سرگذشت فقیهان معروف شیعه را به ترتیب زمانی و تاریخ وفات بنگارد، که آنرا با شرح مختصری از زندگی علی بن بابویه بسدر شیخ صدوق^(۱) آغاز و با زندگینامه آیتالله العظمی بروجردی^(۲) به پایان برده است.

در پیش گفتار این کتاب آمده است:

«نگارنده ناتوان پس از نشر «یکصدسال مبارزه روحانیت» در چهارجلد و استقبال کم نظیری که از آن به عمل آمد براین اعتقاد و باور خود جازم گردید که جامعه ما نیاز شدیدی به شناخت تاریخ زندگی این چهره‌ها و بزرگان دارد و این علاقه و اشتیاق در برخورد با دانشجویان محترم و طلاب و خطباء و فضلاء کاملاً محسوس بود و براساس این



نگاهی به کتاب

فقهای

نامدار

شیعه *

□ رضا مختاری

* فقهای نامدار شیعه، تألیف: عبدالرحیم عقیقی بخشایشی قم، کتابخانه آقای مرعشی نجفی، [۱۳۶۴]، ۵۵۶ صفحه.

اعتقاد تصمیم گرفت این سیر مطالعاتی را در حد توان خویش تعقیب نماید و این رشته مطالعات را توسعه دهد تا خوشبختانه اخیراً با بازگشایی دانشگاهها و با بهره‌گیری از امکانات و استعدادهای دانشجویان رشته تاریخ اسلام، به این خواسته صورت عملی داده شد و تصمیم بر آن شد که سیر مطالعاتی در مورد فقها و علما تا دوران غیبت صغری ادامه یابد و بازناسی این چهرها به عنوان تکلیف درسی به برخی از آنان واگذار گردید و خود نیز در جستجویی گری این بر نامه، جستجوگریخته چهره‌هایی را بررسی کرده و در مطبوعات کشور به چاپ رساند و در این بررسیها اخیراً به طبقه‌بندی و تنظیم استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب «خدمات متقابل اسلام و ایران» و «آشنائی با علوم اسلامی» برخورد کردیم که در برگزیده شرح حال اجمالی ۳۶ تن از این سلسله نور و رحمت و فقاقت بود که با توجه به موقعیت خاص کتاب، شرح حال هر کدام به اجمال برگزار شده بود، بهتر آن دیده شد که به عنوان تکمیل بحث آن استاد بزرگوار و به عنوان تنظیم مطالعات متفرقه خویش، آن نوشتار را به عنوان پیشگفتار یا اصل متن انتخاب و در جهت تکمیل و پی‌گیری راه آن بزرگ شهید اسلام و روحانیت، شرح و تفصیل بیشتری در معرفی آن چهرها داده شود و احياناً عکس و تصویر یا دستخط و نوشتنهای از آثار آن بزرگان برای مزید استفاده و بهره‌گیری علاقمندان آورده شود و چند چهره دیگر از آن سری شخصیتها که مورد عنایت آن استاد بزرگ بوده است بر آنان افزوده گردد که مجموعاً چهل مرد بزرگ فقه و فقاقت را تشکیل دهد...» (ص ۱۵-۱۶).

ما در این مقال بر آن هستیم که همه نقصانها و خطاهای فراوان و بزرگ این اثر را برشماریم اما از باب نمونه نخست از چند اشتباه و اشکال عمده و اساسی یاد می‌کنیم و پس از آن به چند مورد جزئی اشاره می‌نمائیم:

۱- در سراسر کتاب، هیچ نکته جالب و ابتکاری و هیچ تحقیق و پژوهش تازه به چشم نمی‌خورد و اکثر آن جمع‌آوری سخنان و تحقیقات دیگران است که سالها پیش منتشر شده، از جمله، برخی مطالب از مقاله‌هایی برگرفته شده که چندین سال پیش، از آقای علی دوانی در مجله «مکتب اسلام» چاپ شده است، در صورتی که یک کتاب تاریخ یا تراجم و رجال اگر بخواهد صرفاً به جمع‌آوری مطالب گ...
 شده در سایر کتابها بهر دوازده بدون اینکه تحلیل ویژه یا نکته تازه‌ای داشته باشد وجودش به ز وجودش خواهد بود.

۲- برخی مطالب و عبارات عیناً از کتابهای دیگران گرفته شده، بی‌آنکه در متن یا پانویس به کتابی که عبارات از آن گرفته شده است اشارتی رفته باشد، از جمله در شرح حال شیخ انصاری (ره) که بهترین قسمت آن عیناً از کتاب «آفتاب فقاقت» اثر محمود افتخار زاده اخذ شده است(۱)،

همچنین در شرح احوال میرزای شیرازی اول، تقریباً ه عنوانی بحثها و اکثر مطالب آن عیناً از کتاب «میرزای شیرازی» (ترجمه «هدیه الرازی»، بر گردان و چاپ وزارت ارشاد اسلامی) برگرفته شده است، نیز در شرح میرزای شیرازی دوم، عیناً از کتاب «بلیدار گران اقالیم قب اثر ارزنده آقای محمدرضا حکیمی، عباراتی رونویسی گردیده است.

البته دستبرد به کتابهای دیگران، وعین عبارات آن را بدون ذکر مأخذ و مرجع آوردن، منحصر به این نوی نیست و اخیراً این کار رواج زیادی یافته که مراجع قانونی باید به حساب آنها رسیدگی کنند.

۳- عدم رعایت همگونی و یکسان بودن نسبی-تأ حالها گاه با تفصیل زیاد و در برخی موارد با اختصار بیشتر حد نگارش یافته است. مثلاً درباره وحید بهبهانی صفحه (از ص ۲۴۸-۲۸۸)، درباره شیخ انصاری حد ۳۱ صفحه (از ۳۲۰-۳۵۱) و در خصوص میرزای شیرازی ۲۴ صفحه (از ۳۵۴-۳۷۸) گرد آمده است. و از س دیگر درباره آقا جمال خوانساری حدود ۳ صفحه ۲۴۰-۲۴۳)، و پیرامون فاضل هندی نیز ۳ صفحه ۲۴۴-۲۴۷) و در شرح حال آقا حسین خوانساری نیز حدود ۳ صفحه (از ۲۳۵-۲۳۸) و در باره محقق سبزوآ...
 تنها

۲ صفحه (از ۲۳۰-۲۳۲) آورده‌اند. که البته این اخت بیش از حد و آن تفصیل زیاد، دلایل روشن است. زیرا باره مرحوم وحید و شیخ و میرزا، هر کدام کتاب مستند نوشته شده و تفصیل، نیاز به پژوهش و کاوش نداشته مؤلف توانسته از روی آنها رونویسی کند! اما پیرامون فرزادگانگی چون مرحوم آقاجمال و آقا حسین و فاضل هنر و محقق سبزواری، گویا کتاب مستقلی نوشته نشده تحقیق کافی در تاریخ زندگیشان صورت نگرفته است ایشان هم نخواستند زحمت این امر را قبول کنند، از ای به همان مقدار که پیشینان نوشته‌اند- یا کمتر- فنا شده است.

۴- استفاده نکردن از منابع و مأخذ موجود در بر شخصیتها، از جمله اشکالهای مهم این کتاب است. در شرح حال فاضل هندی و محقق سبزواری، تنها کت «ریحانة‌الادب» و در باره سرگذشت آقاجمال خوانس فقط «قصص‌العلماء» و پیرامون زندگی آقا حسین خوانساری، «ریحانة‌الادب» و «قصص‌العلماء» و در شرح حال شیخ بهائی تنها مقدمه کشکول و کلیات شیخ، مدارا نویسنده بوده است! (در صورتی که باید در این گ بررسیها مدارک دست اول مورد رجوع باشد نه اینکه مقدمه کتابها بسنده شود).

اگر این نویسنده محترم، کتاب «طبرس مجمع‌البیان» و کثرت منابع و مأخذ، و تحقیق و پژوه

روش معمول به کار رفتانند از جمله در صفحات ۱۸۴، ۴۲۱، ۳۳ و ۳۷ می‌توان مشاهده کرد.

۱۰- نویسنده در موارد نسبتاً زیادی، از نثر مشوش و جملات پراکنده استفاده کرده‌اند، مثلاً این عبارات: «هدف آن است که نمونه‌هایی ارائه گردد تا این رشته پر بار بیشتر و بیشتر مورد عنایت و توجه قرار گیرد به این امید که این رشته از دانش و معرفت انسانی از سوی محققان و پژوهشگران علوم اسلامی بیشتر مورد توجه قرار گرفته باشد.» (ص ۱۸)، در کتابخانه سید مرتضی ۸۰ هزار جلد کتاب بوده است که اغلب آنها از کتابهای مورد مطالعه با تألیف او بوده است و بیشتر در این باره استاد شیخ طوسی و صاحب سید بزرگوار ابوالقاسم

تنوخی اینچنین گویند... (ص ۶۵)، «او در سال ۴۲۹ هـ با جمع شاگردان علم‌النهدی پیوست و یکی از خواص شاگردان او قرار گرفت» (ص ۸۱)، «وفات او پس از صد سال عمر طولانی و پربرکت که همه را در راه احیاء شریعت مطهره صرف نمود در صد سالگی در سال ۴۴۷ هجری در حلب صورت گرفت.» (ص ۹۰)، «در برخی از الفاضل در مصنف کتاب‌الوسیله مرتکب اشتباه شده‌اند.» (ص ۱۰۴)، «اردبیلی از بزرگان امامیه است و صاحب معالم از او اجازه روایتی [روایتی] کسب کرده است او مقدس پرهیزکار و عفیف بوده است وفات او هفت کمتر از هزار سال صورت گرفته است.» (ص ۲۰۷)، «او تحصیلات خود را در حوزه اصفهان به انجام رسانید و در مدرسه خواجه ملک جنب مسجد شیخ لطف‌الله مشغول تحصیل گردید.» (ص ۲۳۶). همچنین نگاه کنید به صفحه‌های ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۸۶، ۹۷، ۱۰۰، ۹۹، ۱۰۳، ۳۲۹، ۴۰۴، ۴۵۱، ۴۵۳، ۲۸۵، ۲۸۱، ۱۲۸، ۱۲۱، ۴۱۱.

در اینجا به برخی دیگر از نواقص و خطاهای کتاب نیز اشاره‌ای گذرا می‌کنیم که همه آن فرصت و مجالش بیش از این می‌طلبند.

■ اشتباهات علمی و تاریخی:

۱- در ص ۱۸ (پیش‌گفتار) نوشته است: «... تنها بررسی کتابهای پرارزش فقه و فقهات و این گنجینه‌های علوم آل محمد است که بهترین و گویاترین و کاملترین تاریخ از شرح حال این ستارگان فروزان می‌باشد و تنها شمردن اسامی آنها چندین مجلد بزرگ را لازم دارد که بزرگان ما مانند مرحوم علامه حاج آقا بزرگ تهرانی در الذریعه و اعیان الشیعه در چندین جلد موفق به بازشماری برخی از آنها گردیده‌اند.»

اولاً: کتاب «اعیان الشیعه» از سید محسن امین عاملی است نه آقا بزرگ و کتاب آقا بزرگ نیز در این زمینه، طبقات اعلام‌الشیعه نام دارد. ثانیاً: اعیان الشیعه و یا

بقی را که در آن صورت گرفته دیده بودند، یا اگر مقدمه ب «کافی» یا «تقریب‌المعارف» ابوالصلاح حلبی (به صحیح استاد بزرگوار، آقای رضا استادی) را نگاه کردند، در می‌یافتند که چگونه آقای استادی تنها برای جمع و شرح حال ابوالصلاح حلبی به بیش از ۸۰ مأخذ سه ع‌تسای آنها مخطوط است) جمع واز آنها استفاده کرده‌اند.

۵- نیاوردن شرح حال بسیاری از فقهای بزرگ از جمله: کلینی، صدوق، مجلسی اول و دوم، صاحب ریاضی، زای قمی و کمپانی اصفهانی از دیگر نواقص کتاب است، صورتی که شرح حال عباسی سمرقندی با اینکه بیشتر رت تفسیری دارد تا شهرت فقهی، هیچ کتابی از او در باره موجود نیست آمده است.

۶- نیاوردن شرح زندگی فقیه نامدار و معروف شیعه، مرت امام خمینی (دام‌الله)، با این که نویسنده در صدد ماند «فقهای نامدار شیعه» را ذکر کنند و کتابشان به سب اسم و ظاهر حال، مخصوص فقهای از دنیا رفته، است.

علاوه بر این امر، گویا غرض از ثبت دستخطی از علما «نفس آوردن دستخط» نبوده و در برخی موارد غرض ثری نیز در کار بوده است، چنانکه خواننده متفطن و آگاه جوانب مسائل، از آوردن دستخط چهار تن از بزرگان و مرحوم نائینی و آسید ابوالحسن اصفهانی و حاج شیخ الکریم حائری و آیت‌الله بروجردی (قدس‌الله اسرارهم) ترتیب در صفحات ۴۱۱، ۴۲۸، ۴۴۳ و ۴۵۳ متوجه آن نهاد شد.

البته ما طبق وظیفه اسلامی، این مسأله را حاصل بر نت می‌کنیم و عمدی نمی‌دانیم، ولی با اینحال این نال وارد است.

۷- قرائن نشان می‌دهد و خود نویسنده نیز در ص ۳ تصریح کرده‌اند که این تراجم به ترتیب عصری و بی درج می‌شود ولی در مواردی چند، این ترتیب رعایت شده است، مثلاً شرح حال آخوند خراسانی بعد از میرزای آمده است که در واقع می‌بایست قبل از آن می‌آمد، و زندگینامه الشریعه اصفهانی بعد از مرحوم نائینی شده است که لازم بود به عکس باشد، همچنین ترجمه سب «عروه» پس از این دو بزرگوار است که می‌بایست از آنها باشد... نیز شرح حال سید ابوالحسن اصفهانی از مرحوم حائری درج شده که بنا بر قاعده، لازم بود از آن آورده شود.

۸- کتاب، با شیوای نامناسب و کیفیتی نامطلوب به رسیده و در بسیاری از موارد شعرها به صورت نثر و پاورقیها جاافتاده یا درهم و برهم شده است که به آن صفحات ۶۴، ۱۱۴، ۱۲۳، ۱۸۴، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۰۹ و ۱۱۹ می‌باشد.

۹- علام نقطه‌گذاری در بسیاری از کتاب، خلاف

اعلام الرشیدی، تمسها در بارة

کتابهای فقهی بحث نمی کنند، که ایشان نوشته: «در چندین جلد موفق به بازشماری برخی از آنها گردیده اند» بلکه این دو کتاب شرح حال علما و بزرگان شیعه اعم از فقها و غیر آنها را در بردارد. ثالثاً: کتاب «الذریعه» منحصر به کتابهای فقهی نیست بلکه همه آثار دانشمندان شیعه را یاد کرده است. رابعاً: تنها شمردن اسامی کتابهای فقهی، از یک جلد بیشتر نمی شود چه رسد به اینکه بازشماری برخی از آنها به چندین جلد نیاز داشته باشد.

۲- در ص ۷ (پیش گفتار) آورده است: «از دوران طلوع اسلام، فقیهان نامی و دانشمندان اصول فقه متعددی در راه اعتلای «کلمة الله» صرف نمودند و آثار ارزشمند بی شماری از خویشتن به یادگار گذاشته اند که علما و دانشمندان «رجال» و «درایه» شرح حال آنان را به ثبت رسانده اند.»

اولاً: علم «درایه» از شرح حال علما و فقها بحث نمی کند و ربطی به این مسئله ندارد و چنانکه در «درایه» شهید ثانی (ص ۵) آمده، عبارت است از: «علم بیحسب فیہ عن متن الحدیث و طرقة من صحیحها و سقیمها و علیلها و ما یحتاج الیه من شرائط القبول والرد لیعرف المقبول منه والمردود». ثانیاً: در علم تراجم، شرح حال فقها، و به قول شما «دانشمندان اصول فقه» آمده است نه در علم «رجال». (براهل فن تفاوت علم «رجال» و تراجم» پوشیده نیست).

۳- در ص ۱۳ (پیش گفتار) آمده است: «... شهیدانی که در میان آنان امثال شمس الدین مکی شهید اول و زین الدین مکی شهید ثانی و ثالث و رابع وجود دارد.» شهید اول ملقب و معروف به شمس الدین مکی است و «مکی» لقب شهید ثانی نیست. نویسنده در اینجا از روی اشتباه ایشان را هم مکی لقب داده اند.

۴- در ص ۳۳ در شرح علی بن بابویه، صدوق اول آمده است: «او مورد عنایت خاصه حضرت امام حسن عسکری واقع شده و نامهای از سوی امام به او رسیده است که متن آن در کتاب ریاض العلماء آمده است...». گرچه مشهور است که حضرت امام حسن عسکری (علیه السلام) نامهای برای پدر شیخ صدوق نوشته، ولی این مطلب بی اساس است و به دلائل عدیده باطل است، و پدر صدوق در زمان حیات امام عسکری (علیه السلام) یا اصلاً متولد نشده بوده یا رضيع و کودک بوده است، در حالی که در این نامه به او به عنوان «شیخی و فقیهی و معتمدی» خطاب شده است. محقق رجالی معاصر، استاد سید موسی اشبیری زنجانی (در پاسخ این بنده درباره این مسئله مشافهه) فرمودند: «این موضوع به وجوه عدیده باطل است.» و سپس برخی از آن وجوه را بیان فرمودند. به هر حال اینجا

مجال برشماری دلائل این مدعا نیست و مقاله جداگانه لازم دارد.

۵- در ص ۳۳ می خوانیم: «(علی بن بابویه) کتابهای نام «الشرائع» که به نام «الرسالة الی ابنه» هم خوانده می شود، برای پسر خود (ابن بابویه) نوشت و همان است که «الفقه الرضوی» هم خوانده می شود.»

این که «فقه الرضا» همان رساله علی بن بابویه باشد مسلم و قطعی نیست و در این مسأله نزدیک ده قسوس احتمال وجود دارد (که البته برخی از آنها بسیار ضعیف است). برای آگاهی گسترده در این باره نگاه کنید به «محققانه» تحقیقی پیرامون کتاب «فقه الرضا» از آقا استاد ی در نشریه مشکوه، شماره سوم، تابستان ۶۲.

۶- در ص ۳۶ تاریخ وفات عیاشی سمرقندی را ۳۶۸ هـ. ق ذکر کرده است، در صورتی که در سه صفحه بعد یعنی ص ۳۹ نوشته است که: «تاریخ وفات او در مشخص نگردید، احتمال می رود با توجه به همدوره بودن وی با کلینی وفات او نیز در همان حدود سالهای وفات مرحوم کلینی (۳۲۹) بوده باشد.»

۷- در ص ۳۹ آمده است: «کتاب جامع الرواة در بر علم درایه می باشد.» در حالی که «جامع الرواة» کتابی است رجالی و درباره علم «رجال» است نه «درایه»!

۸- در ص ۱۴۶ آمده است: «کتابهای معروف شهید اول در فقه عبارت است از: اللعنه که در مدت کوتاهی همان زندانی که منجر به شهادتش شده است تألیف کرده است.»

این سخن نیز اشتباه است و در مقاله «پژوهشی زندگی شهید اول» دلائل بطلانش را توضیح داده ایم. اشتباه در ص ۱۵۳ نیز تکرار شده است.

۹- در ص ۴۳ می نویسد: «ابن شهر آشوب در معجم العلماء ص ۳۷ و علامه نوری در امل الأمل (۶۱/۲) مطالب گذشته را در حق او نقل نموده اند.»

کتاب «امل الأمل» از مرحوم شیخ حر عاملی است. علامه نوری!

۱۰- در ص ۴۸ در شرح حال ابن جنید اسکافی چنین آورده: «او معاصر ابن بابویه والد شیخ صدوق و معاصر حسین بن روح سفیر سوم امام عصر (عج) بوده...»

با توجه به این که ابن جنید در سال ۳۸۱ هـ. (همان سال وفات صدوق) از دنیا رفت

نمی دانم چطور، ایشان را معاصر پدر صدوق دانسته بای پدر صدوق در سال ۳۲۹ در گذشته، و از سوی دیگر معاصر سفیر سوم امام عصر (علیه السلام) که در سال ۳۲۶ از دنیا رفته، قلمداد کرده اند؟ آن اسکافی که معاصر والد صدوق کلینی است، شخصیت دیگری است به نام ابوعلی محمد ابی بکر همام بن سهل اسکافی که در سال ۳۲۲ درگذشت است. (۲)

۱۱- در ص ۵۳ می‌خوانیم: «این نوع حرکت مکتبی ط فقهاء... توقف نکرد بلکه تعقیب... شد تا در نهایت اخیر فقیهان پارسائی مانند شیخ علی کرکی، و شیخ عبدالعالی و شیخ علی منشار و دهها تن عالم در صحنه فقاقت ظاهر شدند و فقه شیعه را از عبادات املاط که به وسیله صدوق و کلینی و مفید و شیخ سی پی‌ریزی شده بود به مراحل کاملتری رساندند.» چنانکه پیداست در این عبارت، نقش فقهای مابین شیخ طوسی تا شیخ علی کرکی، یعنی فقهای مانند، دریس، محقق، علامه، فخرالمحققین، و شهید اول، در ل فقه نادیده انگاشته شده، در صورتی که این بزرگان، پس عده‌ای در این زمینه داشته‌اند.

۱۲- در ص ۵۵ می‌نویسد: «نجاشی، در رجال کشی ره او گوید.»

با آنکه مؤلف رجال کشی، نجاشی نیست و کتابی که زه به نام «اختیارالرجال» و معروف به «رجال کشی» در ت ما است، خلاصه رجال ابو عمرو، محمد بن عمر بن العزیز کشی است، که شیخ طوسی آن را تلخیص و یم و در صفر سال ۴۵۶ آن را املا کرده است.^(۳)

۱۳- در ص ۵۷ آمده است: «شیخ بزرگوار (مفید) در ۴۱۳ پس از ۷۵ سال تلاش در گذشت، با توجه به نه نویسنده سال تولد شیخ مفید را ۳۳۶ و سال وفاتش را ۴ ذکر کرده‌اند، مدت شیخ ۷۷ سال می‌شود.

۱۴- در ص ۵۷ نقل شده است: «کتابهای «مقنعه» و «رائض الشرعیه»، و «احکام النساء» از شیخ مفید، درباره ل الفقه است.»

با آنکه این کتب اصولی نیستند، بلکه «مقنعه» بطور ن و آن دو دیگر بنا بر احتمال فقهین نه اصولی.

۱۵- در ص ۶۳، کتاب «جمل‌العلم‌والعمل» سید فی را در ردیف کتب فقهی سید آورده‌اند، که باید ن «جمل‌العلم‌والعمل» تنها کتاب فقهی نیست، بلکه می از آن «کلامی» و بخشی «فقهی» است، قسمت می آن را شیخ طوسی^(۴) شرح کرده و به نام «مهدی‌الاصول» نامیده و بر قسمت فقهی آن، قاضی براج شرح نوشته، و خوشبختانه هر دو کتاب چاپ شده.

۱۶- در ص ۶۷، مطالبی در باره شیخ طوسی و ندانش از استاد شهید مطهری نقل شده که جمله آخر چنین است: «... او در سال ۵۴۰ در گذشته است.» نویسنده «او» را در پرازنز به پسر شیخ تفسیر کرده‌اند، شنباه است و مراد از «او» نوه شیخ است نه پسرش! ی آگاهی بیشتر رک: (رساله حیاة‌الشیخ‌الطوسی از آقا ک تهرانی، که در آغاز تفسیر تبیان چاپ شده است ص: (اذ).

۱۷- در ص ۶۹ نوشته است: «شیخ طوسی در شهر طوس خراسان، دیده به جهان گشود.» هیچ دلیلی در دست نیست که شیخ در طوس به دنیا آمده باشد. یکی از فضلالی معاصر در این زمینه می‌نویسد: «... شیخ در سن ۲۳ سالگی به عراق رفته و وارد بغداد شده است اما تا آن زمان چه می‌کرده و کجا بوده است، نامی از آن برده نشده... بنابراین کسانی که مولدش را طوس نوشته‌اند، یا طابیران

طوس معین کرده‌اند، ظاهراً هیچ سندی جز لقب طوسی برای شیخ ندارند، زیرا قدما تصریحی در این موضوع نکرده‌اند و حتی توضیحی در باره خاندانش نداده‌اند.»^(۵)

۱۸- در ص ۷۴، در شرح حال شیخ طوسی، ضمن بر شمردن کتابهای شیخ طوسی می‌نویسد: «... کتاب «تمهیدالاصول» که شرح «جمل‌العلم‌والعمل» وی است.» چنانکه پیشتر یاد شده «جمل‌العلم‌والعمل» از سید مرتضی است نه شیخ طوسی.

۱۹- در ص ۷۴ آمده است: «... «النهایی» یکی از آخرین آثار شیخ است.»

یکی از محققان و پژوهشگران در زمینه کتب فقهی شیخ، می‌گوید: «... «نهایی» از نخستین آثار علمی شیخ می‌باشد و پس از «تهذیب» نگارش یافته است.» (رک: هزاره شیخ طوسی و کتاب‌نگاهی به آثار فقهی شیخ طوسی ص ۲۷). علامه بحر العلوم نیز می‌نویسد: «و اول مصنفات الشیخ فی الفقه کتاب النهای» (رجال بحر العلوم ج ۲۳۳/۳). ۲۰- در ص ۷۴ می‌خوانیم: «مبسوط برخلاف نهایی

اگر چه کتابی است فقهی، ولی در آن شیخ اجتهاد ننوده و مسائل را با دید کلامی و اصولی بررسی کرده و فتوا داده است.»

ما معنی این جمله را که «شیخ در مبسوط، مسائل را با دید کلامی و اصولی بررسی کرده» نفهمیدیم، مسائل فقهی چه ربطی به علم کلام دارد که شیخ با دید کلامی آنها را بررسی کند!؟

۲۱- در ص ۷۷ نوشته‌اند: «از خصوصیات دیگر شیخ طوسی آن است که تا مدت دو قرن علمای شیعه را تحت تأثیر آراء خود قرار داد... این مسأله باعث رکود تکامل تفکرات شیعی از نظر فقه به مدت دو قرن گردید... تا اینکه محمد بن ادریس... برخاست و اجتهاد و مکتب فقهی شیعه را... از حالت رکود دو صدساله... بیرون آورد.»

بر فرض که مسأله رکود اجتهاد پس از شیخ تا زمان ابن ادریس، صحیح باشد، باید گفت: حدود مدت یک قرن است نه دو قرن. زیرا شیخ در سال ۴۶۰ در گذشته است و ابن ادریس بنا بر قول صحیح در سال ۵۹۸، بنا بر این فاصله درگذشت این دو مرد بزرگ ۱۳۸ سال خواهد بود و در صورتی که اجتهاد ابن ادریس و تحرک فقه به دست او را

۲۵ سال پیش از وفاتش فرض کنیم، نتیجه این خواهد شد که حدود یک قرن، اجتهاد در فقه متوقف بوده است.

۲۲- در ص ۷۸ در پانوش دربارۀ حوزۀ نجف می نویسد: «این حوزۀ علمیه، هم اکنون نیز با اقتدار تمام پابرجاست و علیرغم سخت گیریهای خون آشامان حزب ماده گرای بعث عراقی و جنایت های صدام، هنوز بزرگترین و معتبرترین و معروفترین حوزۀ علمیه شیعیان جهان می باشد و هرساله علمای بزرگ و نام آوری را به دنیای اسلام و انسانیت و علم، تقدیم می نماید.» این که نوشتماند: «امروز نجف، بزرگترین و معتبرترین و...» از خطاهای روشن است.

۲۳- در ص ۹۰ دربارۀ ابوالصلاح حلبی می نویسد: «وفات او پس از صدسال عمر طولانی و پربرکت... در صد سالگی در ۴۴۷ در حلب صورت گرفت.»

این که مدت عمر ابوالصلاح را صدسال دانسته اند اشتباه است، بلکه ایشان حدود ۷۳ سال عمر کرده اند. در سال ۳۷۴ متولد و در سال ۴۴۷ یا ۴۴۶ درگذشته اند. گرچه مرحوم مدرس در «ریحانقلاذیب» مدت عمر او را صدسال پنداشته، ولی اشتباه است. و منشاء اشتباه ایشان، تصحیف ۳۷۴ (سال تولد)

او) به ۳۴۷ است که به هنگام چاپ «اعیان الشیعه» در آن کتاب رخ داده و صاحب «ریحانه» با اعتماد به آن کتاب چنین فرموده است.^(۶)

۲۴- در ص ۸۷ دربارۀ ابوالصلاح می نویسد: «... احتمالاً ولادت او در سال ۳۴۷ در اواسط قرن چهارم صورت گرفته باشد.»

چنانکه اشاره شد این نیز اشتباه است و همان طور که ذهبی و عسقلانی گفته اند او در سال ۳۷۴ به دنیا آمده است.^(۷)

۲۵- در ص ۹۴ آمده است: «او (سلار) به سال ۶۶۳ به رحمت ایزدی پیوست.» این نیز اشتباه است و سلار در سال ۴۴۸ یا ۴۶۳ درگذشته است.

۲۶- در ص ۱۰۵ می نویسد: «... و چون این کتاب با توجه به نگارش آن در اختیار محمدون متأخر (محمد- صاحب وسائل، محمدتقی مجلسی- محمد عاملی- حر عاملی!) نبوده است...». محمدون متأخر عبارتند از: مجلسی دوم، شیخ حر عاملی، فیض کاشانی و این عبارت از دو جهت غلط است: یکی این که به جای صاحب وافی یعنی فیض، محمد عاملی- حر عاملی، را ذکر کرده (محمد حر عاملی به نظر ایشان غیر از صاحب وسائل بوده!) و دیگر این که به جای محمد باقر مجلسی، محمد تقی مجلسی را نام برده است.

۲۷- در ص ۱۰۳، سال وفات ابن حمزه طوسی را ۵۵۰ هـ ق دانسته و در سه صفحه بعد یعنی ص ۱۰۶

می نویسد: «او احتمالاً در حدود ۵۸۵ هـ در کربلا ف نموده است.»

۲۸- در ص ۱۰۹ می خوانیم: «(ابن ادریس) محضر ابن زهره، فقیه نامدار کسب علم نمود.» این سخن بی اساس است و از کتاب «سراائر» ادریس، (کتاب «المزارعه» ص ۲۶۵ سطر بیستم به بر می آید که او تنها معاصر ابن زهره بوده و او را ملا کرده است. (البته بعید نیست که از او اجازت

داشته باشد.) سخن ابن ادریس در سراائر، در این زمینه چنین است: «قال بعض اصحابنا... والقاتل بهذا هو السيد العلوی ابوالکرم بن زهره الحلبي (رحمه الله) شاهده و رأیته و کاتبته و کاتبینی و عرفته ما ذکر فی تصحیف من الخطاء فاعتذر رحم الله باعذار غیر واضحه و ابان به نقل علیه الرد و لعمری ان الحق ثقیل کله.»

۲۹- در ص ۱۰۸ در جملۀ «ولی بنا بر تعبیراتی ابن ادریس در کتاب «الودیعه» از کتاب السراائر می کنند به جای کتاب الودیعه باید کتاب المزارعه باشد.

۳۰- در ص ۱۱۹ در شرح احوال محقق می نویسد: «وفات او در حله در سال ۶۹۶ رخ داده است این نیز اشتباه است، و وفات محقق در سال ۶۷۶ رخ است.

۳۱- در ص ۱۲۹ در صرح حال علامه می گوید: بیش از ۹۰ جلد کتاب دارد ولی به تعبیر استاد شهید مطهری در حدود ۱۰۰ جلد کتاب شناخته شده و ناشنا دارد.»

سخن استاد شهید مطهری در این زمینه چنین است: «در حدود صد کتاب از آثار خطی یا چاپی او شناخته است» ولی آنچه در کتاب فقهای نامدار شیعه نقل است، پیدایش جملۀ بی معنایی از آب درآمده است.

۳۲- در ص ۱۳۰، تولد علامۀ حلی را به سال ۶ ذکر کرده است که بطور قطع اشتباه است. بلکه در سال ۶۴۸ به دنیا آمده است.

۳۳- در ص ۱۳۱ می نویسد: «جالب توجه آن که خواجه نصیرالدین طوسی را از شاگردان فقهب (علامه) به شمار آورده اند.»

این مطلب نیز اشتباه است و خواجه نزد علامه نخوانده است (بلکه استاد فلسفۀ علامه بوده) و در این مجال بر شمردن دلائل بطلان این سخن نیست و فر دیگری می طلبد.

۳۴- در ص ۱۳۰ آمده است و هلاکوز چنگیز خان، آهنگ فتح عراق کرد و در سال ۶۵۶ لشکر بغداد کشید، در این موقع علامۀ حلی دهساله بود.» در سال ۶۵۶، علامه ۸ ساله بوده است نه ده ساله.
(۶۵۶-۶۴۸=۸)

۳۵- در ص ۱۳۳ می نویسد: «وفات او (علامه)

محرم ۷۲۶ هجرت (سال وفات خدابنده) در حله واقع
ید.

همانطور که در فرهنگ معین (ج ۱۹۹/۵) و مقدمه
صه علامه (چاپ دوم، نجف، ص ۵، به نقل از «اعیان
بعه») آمده است، خدابنده در سال ۷۱۶ یعنی ده سال
از علامه از دنیا رفته است.

۳۶- در ص ۱۵۰، زیر عنوان «اسانید شهید اول»
نویسد: (شهید) بیش از ۷ ماه از محضر
فخرالمحققین [استفاده کرده است. شهید به قصد تلمذ
مذ] از محضر علامه حلی عازم حله شده بود که در بین
مصادف با تشییع جنازه او گردید.

این سخن نیز اشتباه است (بلکه علامه چند سال پیش
ولد شهید، رحلت فرموده است) دلایل اشتباه بودن این
را در مقاله «پژوهشی در زندگی شهید اول»
و مشروح آورده ایم.

۳۷- در ص ۱۵۱، سید عمیدالدین و سید ضیاءالدین
رزنجان دختر علامه حلی قلمداد کرده است که این هم
ست است، سید عمیدالدین و سید ضیاءالدین،
هرزادگان علامه اند نه فرزندان دخترش.

۳۸- در ص ۱۷۲ در ترجمه علی بن هلال جزائری،
ه است: «او یکی از شاگردان ابن فهد حلی... است.»
یک صفحه قبل یعنی در صفحه ۱۷۱ آمده است: «(ابن
ل جزائری) استاد روایت ابن فهد حلی است و بسعد
ت که استاد فقه او نیز باشد.» و در ص ۱۷۶،
خوانیم: «علی بن هلال جزائری شاگرد ابن فهد حلی
ه است.» که بطور کامل با فراز قبیل (که در ص ۱۷۱
ه)، متناقض است.

۳۹- در ص ۱۷۹ در ترجمه محقق کرکی می خوانیم:
که بارزترین نمونه آن، شهادت استاد بزرگوارش شهید
و شاگرد نامدارش شهید ثانی می باشد.

محقق کرکی بطور قطع شاگرد شهید اول نبوده
لا او را درک نکرده و بین عصر این دو بزرگ دهها سال
له است.

۴۰- در ص ۱۷۶ آمده است: «محقق کرکی میان
های ۹۳۷-۹۴۱ در گذشته است.» و در ص ۱۸۴
نویسد: «وفات او... به سال ۹۴۰ در نجف اشرف واقع
ید.» که بالاخره یا آن تردید بی وجه است یا این جزم.

۴۱- در ص ۱۸۵ و نیز ص ۴۷۱، سال ۹۱۱، تاریخ
دت شهید ثانی ذکر شده که اشتباه است. زیرا ۹۱۱،
تولد شهید ثانی است نه شهادتش.

۴۲- در ص ۴۶۰، مؤلف کتاب «رجال (فهرس)
شی» را، کشی قلمداد کرده است، مؤلف «رجال
شی» همان طور که از اسمش پیداست، نجاشی است. نه

۴۳- در ص ۱۸۸ تاریخ وفات شیخ علی بن عبدالعالی

میسی، سال ۹۲۵ ذکر شده که بطور قطع
اشتباه است و تاریخ وفات او همان طور که در اعیان الشیعه
(ج ۱۴۷/۷، چاپ ده جلدی) آمده، سال ۹۳۸ ه. ق است.
۴۴- در ص ۱۹۱ می نویسد: «یکی از نکته های جالب
در مورد آثار علمی او (یعنی شهید ثانی) این است که
نخستین اثر علمی او «روض الجنان» و آخرین آن،
«روضه» = الروضه البهیة، نام دارد.»

در ص ۱۹۶ نیز همین مضمون تکرار شده است. ولی
این دو مطلب هیچ کدام صحیح نیست، نه روض اولین تألیف
شهید است و نه روضه آخرین تألیف او. دلایل این سخن و
نیز ۷ اشکال بعد یعنی تا شماره ۵۲ را، در مقاله دیگری
تحت عنوان «نظری به ترجمه های فارسی منیقا المرید» شرح
داده ام که انشاء الله منتشر خواهد شد، از اینرو در این ۸
مورد (از شماره ۴۴-۵۶) به اختصار بسنده شد.

۴۵- در ص ۱۸۸ می نویسد: «شهید ثانی در سیزدهم
رجب سال ۹۱۱ زاده شد.» شهید در سیزدهم شوال ۹۱۱
زاده شد نه سیزدهم رجب.

۴۶- در ص ۱۹۷ می خوانیم: «شهید ثانی
روض الجنان را در سن ۳۳ سالگی به تاریخ جمعه ۲۵
ذی القعدة ۹۴۹ تألیف کرده است.»

شهید در سال ۹۴۹، ۳۸ ساله بوده نه ۳۳ ساله!
(۳۸=۹۱۱-۹۴۹)

۴۷- در همان صفحه می نویسد: «تاریخ پایان کتاب
«دیات» مسالک الافهام، ۹۵۰ است.» این نیز اشتباه است،
تاریخ پایان یافتن دیات مسالک، سال ۵۶۴ است.

۴۸- در ص ۱۹۹ آمده است که شهید «منیقا المرید»
را در ۱۳ صفر ۹۴۹ تألیف کرده است. که اشتباه است و
تألیف آن در ربیع الاول سال ۹۵۴ پایان یافته است.
همچنان که در پایان منیقا المرید، شهید
خود یاد کرده است. (رک: منیقا المرید/ ۲۳۹، چاپ دفتر
انتشارات اسلامی).

۴۹- در ص ۱۹۸، کتاب بدایه و شرح بدایه شهید را
زیر عنوان «کتب اصول فقه» یاد کرده، که نادرست است.
زیرا این دو کتاب درباره علم درایه نوشته شده است نه علم
اصول فقه.

۵۰- در همان صفحه می نویسد: «[شهید] در این
علم، [یعنی درایه] نخستین دانشمند شیعی است که
دست اندر کار تألیف شد.»

این سخن نیز بی اساس است، (رک: تأسیس الشیعه) و
الشیعه و فنون الاسلام ص ۵۶) و (مقدمه کتاب
وصول الاخیارالی اصول الاخیار، تألیف پدر شیخ بهائی، ص
۹ به تحقیق و تصحیح سید عبداللطیف الکوهمری) و
(کتاب وحید بهبهانی ص ۳۳ چاپ دوم، امیر کبیر).

۵۱- در ص ۱۹۴، ضمن تشریح ماجرای دستگیری و
شهادت شهید ثانی می نویسد:

«همزمان با ورود مامور کذائی، استاد در انگورستان خود، سرگرم تألیف شرح لمعه بود.»

این مطلب نیز بی‌اساس است و شهید (ره) چند سال پیش از شهادت، یعنی در سال ۹۵۷ از نگارش شرح لمعه فراغت یافته است.

۵۲- در ص ۶۰، مؤلف کتاب شذرات‌الذهب را، یاقمی دانسته، که صحیح نیست؛ زیرا مؤلف (شذرات‌الذهب) ابن عماد حنبلی است نه یاقمی.

۵۳- در ص ۲۰۵، داستانی دربارهٔ مقدس اردبیلی (ره) نقل می‌کند که به یقین اشتباه و مخالف موازین اسلامی است. در کتاب احیاء تفکر اسلامی، استاد شهید مطهری با قاطعیت تمام آن را رد کرده است. بخشی از سخن استاد در این زمینه، این است: «... اگر بازار عمل کساد است بیسبب بازارچه چیز رواج است؟! اینهاست که مثل خوزه، تا مغز استخوان ما را می‌خورد و ما را فاسد می‌کند...» (رک: احیاء تفکر اسلامی / ۴۵-۴۷).

۵۴- در ص ۲۲۳ و ۲۲۴، در بحث تألیفات و آثار شیخ بهائی (ره) تحت عنوان «فقه وحدیت» از کتابهای: «حاشیه خلاصه‌الرجال» و «رساله فی طبقات الرجال» یاد کرده‌اند، که اشتباه است زیرا این دو کتاب رجالی هستند نه فقهی وحدیتی. همچنین زیر همین عنوان، کتابهای «حاشیه شرح مختصر الاصول» و «زبده فی اصول الفقه» را بر شمرده‌اند، که این هم درست نیست و این دو کتاب دربارهٔ علم «اصول فقه» نوشته است نه فقه یا حدیث، و باز از کتاب «وجیزه» با همین عنوان نام برده است که صحیح نیست. «وجیزه» دربارهٔ علم درایه است نه فقه یا حدیث.

۵۵- در ص ۲۵۰، دربارهٔ وحید بهبهانی نوشته است: «ولادتش در سال ۱۱۱۶ در اصفهان ... بوده است.» و در صفحهٔ بعد یعنی ص ۲۵۱ نوشته‌اند: «... بنا به قولی در سال ۱۱۱۷ و بنا به روایت دیگر ۱۱۱۸ به دنیا آمده است.» که بالاخره یا آن جزم بی‌وجه است یا این تردید (البته قول صحیح ۱۱۱۷ است). (رک: وحید بهبهانی / ۱۱۰)

۵۶- در ص ۲۵۳ نوشته‌اند: «... و بنا بر این استادان آقا، منحصر به همین سه بزرگوار [سید محمد طباطبائی، سید صدرالدین همدانی و پدر وحید بهبهانی] می‌باشد.» گرچه این مطلب در کتاب وحید بهبهانی، هم آمده است ولی باز هم قابل خدشه است، زیرا دلیلی نداریم که استادان وحید بهبهانی منحصر به همین سه بزرگوار بودند، مگر عدم اطلاع ما از استادان (احتمالی) دیگر او، دلیل این است که نزد هیچ کس دیگر تحصیل نکرده است؟!

۵۷- در ص ۲۷۰ می‌خوانیم: «تقریباً هیچ موضع فکری مشترکی بین اصولیون و اخباریون دیده نمی‌شود.» بی‌اساس بودن این سخن نیز روشن است زیرا که اصولیها و اخباریها- با وجود شکاف عمیقی که بین آنان وجود دارد-

مواضع فکری مشترک زیادی دارند که اینجا مبرشردن آنها نیست.

۵۸- در ص ۲۹۱ در بارهٔ علامه بحر العلوم می‌نویسد: «... و در مدتی کم که هنوز سنش از ۳۰ سال تجاوز نکرده بود، زعامت و رهبری مسلمانان را به عهده گرفت و در صفحهٔ بعد می‌نویسد: «پس از وفات استادش و بهبهانی، رهبری و زعامت و مرجعیت شیعه را به دست گرفت.»

در صورتی که به هنگام وفات مرحوم وحید بحر العلوم تقریباً ۵۰ ساله بوده است، زیرا وحید بنا بر این صحیح در سال ۱۲۰۵ در گذشته و بحر العلوم در ۱۱۵۵ یا ۱۱۵۴ به دنیا آمده است. (رک: الکرام البرره، ج ۲/۱ ص ۵۰-۱۱۵۵-۱۲۰۵) (چاپ دوم).

۵۹- در ص ۲۹۷ در بارهٔ مرحوم سید جواد صاحب «مفتاح الکرامه» می‌نویسد: «از تألیفات مشهور او کتاب «مفتاح الکرامه» در ۸ جلد است که مجموعهٔ آنها در ۸ جلد قطور در مصدق طبع رسیده.»

مفتاح الکرامه در ده جلد چاپ شده نه ۸ جلد، ۸ جلد آن در مصر و دو جلد آن در ایران، و اخیراً هر دو جلد آن در ایران تجدید چاپ شده است.

۶۰- در همان صفحه، مرحوم سید محسن عاملی را از خویشان و نزدیکان مرحوم بحر العلوم، دانسته که اشتباه است زیرا مرحوم بحر العلوم، اهل ایروان بودند و مرحوم سید محسن اهل لبنان است. خویشاوندی باهم ندارند، بلکه مرحوم سید محسن، با جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه خویشاوند هستند.

۶۱- در ص ۲۹۸ و نیز ۴۷۵ وفات کاشف‌الغطاء سال ۱۲۳۸ ذکر کرده‌اند که درست نیست، کاشف ال در سال ۱۲۲۸ و به قولی ۱۲۲۷ در گذشته است. (رک: الکرام البرره، ج ۲/۱ ص ۲۵۱) و (وحید بهبهانی / ۲۰۰).

۶۲- در ترجمهٔ کاشف‌الغطاء در ص ۳۰۴-۵ می‌نویسد: «شیخ جعفر دارای سه فرزند (پسر) بود که از فقهای بنام شیعه‌اند و بزرگترین آنها شیخ ... است.»

همان‌طور که در (الکرام البرره ج ۲/۱ ص ۲۵۲) و (وحید بهبهانی / ۲۰۰) آمده است: شیخ جعفر دارای ۴ پسر نامهای شیخ موسی، شیخ محمد، شیخ علی و شیخ ... بوده است.

۶۳- در ص ۳۰۵ می‌نویسد: «شیخ جعفر سه دانشمند داشته است.»

در (الکرام البرره ج ۲/۱ ص ۲۵۲) آمده است که شیخ داماد دانشمند داشته است که عبارتند از: شیخ اسدستری، شیخ محمدتقی اصفهانی، سید صدرالدین عابدی

اصطلاح تازه است که در تعابیر علماء، معهود نیست و اصلاً مفهومی ندارد.

۶۹- در ص ۳۵۳، عکسی چاپ شده و گفته‌اند که تمثال میرزای شیرازی اول است، ولی بنا به گفته ریحانه‌الادب، (ج ۱۶۶/۶ و ج ۴۲۱/۳، چاپ ۸ جلدی)، این تصویر، تمثال آیت‌الله سید اسماعیل صدر- جد امام موسی صدر- شاگرد میرزای شیرازی است نه خود میرزا. (البته راقم این سطور، در این باره قضاوتی ندارد، و تنها گفته ریحانه‌الادب را به عنوان یک نظر و تذکر آورده است.)

۷۰- در ص ۳۵۷ درباره میرزای شیرازی می‌نویسد: «... تا اینکه، بالاخره، در شعبان ۱۲۹۰ به سامرا مسافرت می‌کند.»

این نیز اشتباه است و همان‌طور که در نقباء‌البشر (ج ۱/۴۳۹)، و هدیه‌الرازی (ص ۴۳) و ریحانه‌الادب (ج ۶)، و مشاهیر دانشمندان (ج ۲۷۰/۴) و زندگانی شیخ انصاری (ص ۲۳۵) و اعیان‌الشیعه (ج ۱۳۰/۲۳) و مقدمه تأسیس‌الشیعه (ص ۳) و الکنی واللقاب (ج ۲۲۲/۳) آمده است، میرزا در شعبان سال ۱۲۹۱ به سامرا وارد شده است.

۷۱- در شرح حال میرزای شیرازی دوم، تاریخ تولد و وفات میرزا، و نیز استادان، شاگردان تالیفات او هیچ کدام ذکر نشده‌اند.

۷۲- در ص ۱۶ درباره شیخ‌الشریعة اصفهانی می‌نویسد: «پس از فوت استاد بزرگوارش مرحوم میرزا محمدتقی شیرازی، مردم به او مراجعه کردند، در اثناء مرجعیت او بود که انقلاب عراق شروع گردید.»

اولاً میرزا محمدتقی، استاد شیخ‌الشریعه نبوده است، ثانیاً: اگر بعد از وفات میرزا محمدتقی شیرازی، مردم به او مراجعه کرده‌اند باید گفت: قبل از مرجعیت او انقلاب عراق شروع شد نه در اثنای آن، زیرا انقلاب عراق در زمان حیات میرزای شیرازی دوم شروع شد.

۷۳- در ص ۴۲۲ وفات مرحوم سید کاظم یزدی صاحب «عروه» را به سال ۱۳۲۸ ذکر کرده‌اند، که درست نیست. صاحب عروه در سال ۱۳۳۲ درگذشته است.

۷۴- در ص ۴۲۹ نوشته است: «پس از رحلت آخوند خراسانی در سال ۱۳۲۹، مرجعیت عامه با آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی بود.»

این هم اشتباه است، زیرا پس از وفات آخوند، سید محمد کاظم یزدی صاحب عروه نیز مرجعیت داشت، آن هم در دائره‌ای وسیع‌تر از مرحوم شیرازی، شیخ آقابزرگ تهرانی (ره) در کتاب هدیه‌الرازی (ص ۱۴۵) - که آن را بعد از سال ۱۳۲۹ (سال وفات آخوند) نوشته (۸) - درباره صاحب عروه می‌نویسد: «ریاست عامه، امروز در نجف و بیشتر شهرهای ایران، بلکه تمامی آن - ولو بعضاً - به او منتهی شده است.»

محمد علی هزار جریبی و شیخ محمد، پدر شیخ راضی، در کتاب (وحید بهبهانی/ ۲۰۰) دامادهای او چهارتن شده‌اند که گویا اشتباه است.

۶۴- در ص ۳۱۸، درباره صاحب جواهر می‌نویسد: در پوشاک و لباس از بهترین و زیباترین آنها استفاده نمود، شاید به علت شرایط همزمانی او با دولت رقیب بانی بود که او می‌خواست موقعیت ظاهری رجال دین را ببرد.»

این سخن از دو جهت صحیح نیست: اشخاص صفت‌نظر از جمله حضرت امام خمینی (مدظله‌العالی)

با ساده زیستی صاحب جواهر را گوشزد کرده‌اند، دیگر «، مگر با پوشیدن زیباترین و بهترین لباس و پوشاک، میت رجال دین بالا می‌رود؟ این چه پندار باطلی است، هم در حق شخصیتی مثل صاحب جواهر؟! اگر با بیدن لباس زیبا، موقعیت انسان در برابر دشمن بالا رود، خوب بود امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) هم در برابر ریه از بهترین و زیباترین لباس استفاده می‌کرد.»

۶۵- در ص ۳۲۱، کتاب جامع‌السعاده به ملاحمد نی نسبت داده شده، که درست نیست، زیرا بحال سعادات از پدر او، ملامحمد مهدی، و معراج‌السعاده ملاحمد است.

۶۶- در ص ۳۲۶، میرزا حبیب‌الله رشتی را یکی از گردان میرزا شیرازی دانسته‌اند که اشتباه است، زیرا زای رشتی از شاگردان شیخ انصاری بوده نه میرزای رازی، بلکه ایشان با میرزای شیرازی هم‌دوره بوده‌اند و درس شیخ شرکت می‌جستند (رک: نقباء‌البشر ج ۳، ص ۳۵۴، چاپ دوم).

۶۷- در ص ۳۳۱ نوشته‌اند: «در سال ۱۲۳۱ هـ. ق. کربلا..... وجودی برابر چون حضرت آیت‌الله وحید فانی را در خود داشت.»

بنابر قول صحیح، وحید در سال ۱۲۰۵ درگذشته و بنا بر این در سال ۱۲۳۱، ۲۶ سال از فوت وحید شته بود و کربلا وجود او را در خود نداشت! (دو قول نیز در تاریخ وفات وحید هست یکی ۱۲۰۶ و دیگری ۱۲۱۲).

۶۸- در ص ۳۴۰ نوشته‌اند: «۱- حضرت آیت‌الله صدرالدین موسوی عاملی، اولین شخصیتی است که به نوم شیخ انصاری اجازه روانی (که از هر نظر اکمل و ل است) داده‌اند.»

و در ص ۳۴۱ مرقوم فرموده‌اند: «..... حضرت الله شیخ محمد سعید قراچه داغی، اجازه»

روائی تمام عیار که جامع و مانع است داده‌اند.» معنای «اجازه نامه روانی اکمل و افضل» و «اجازه روانی تمام عیار جامع و مانع» روشن نیست، بلکه یک

۷۵- در ص ۴۲۹ در شرح حال آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی آمده است: «آیت‌الله میرزا محمدتقی شیرازی... احتیاطات خود را به ایشان ارجاع داده بود.»

مرحوم شیخ آقابزرگ تهرانی، که ۸ سال شاگرد میرزای شیرازی بوده است می‌گوید: «میرزای شیرازی، احتیاطات خود را به مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری ارجاع داده بود. «رک: نقباءالبشرح ۱۱۵۸/۳»

۷۶- در ص ۴۴۷ آیت‌الله بروجردی را از شاگردان آقا ضیاء عراقی، قلمداد کرده است که بطور قطع درست نیست، بلکه آقا ضیاء و آیت‌الله بروجردی در درس آخوند خراسانی شرکت کرده‌اند و تقریباً همدوره بوده‌اند (نقباءالبشرح ۹۵۶/۳-۹۶۰).

۷۷- در ص ۴۵۲، وفات مرحوم بروجردی را به سال ۱۳۸۱ ذکر کرده‌اند که بطور قطع صحیح نیست، صحیح آن ۱۳۸۰ است.

۷۸- در ص ۴۵۲ نوشته‌اند: «مرحوم بروجردی در سن ۹۳ سالگی رحلت نموده‌اند.» که باتوجه به تاریخ تولد ایشان = ۱۲۹۲، و سال وفاتشان = ۱۳۸۰، روشن می‌شود که در ۸۸ سالگی رحلت نموده‌اند نه ۹۳ سالگی (۱۳۸۰-۱۲۹۲=۸۸).

۷۹- در همان صفحه، یکی از تألیفات مرحوم بروجردی را، حاشیه بر کفایه شیخ طوسی ذکر کرده‌اند، در صورتی که شیخ طوسی کتابی به نام «کفایه» ندارد. در مقاله تألیفات شیخ طوسی، شماره اول مجله نورعلم، تألیفات شیخ طوسی اعم از چاپی و خطی و موجود و مفقود، همگی ذکر شده است، همچنین در رساله حیات‌الشیخ‌الطوسی اثر آقا بزرگ تهرانی، آغاز تفسیر تبیان، و نیز رساله حیات‌الشیخ‌الطوسی در آغاز الرسائل العشر، به طور مبسوط در این باره بحث شده است. در هیچ یک از این سه نوشته، کتابی به نام «کفایه» به شیخ نسبت داده نشده است.

۸۰- در ص ۳۲ در باره علی بن بابویه، پدر صدوق آمده است: «پدر شیخ... صدوق است که در نزدیکی شهر ری مدفون است. پسر، محدث است و پدر، فقیه و صاحب فتوا.»

ظاهر این عبارت این است که صدوق تنها محدث است نه فقیه، حق این است که پدر و پسر هر دو هم محدثند و هم فقیه، زیرا صدوق مرجع تقلید بوده و کتاب‌های فقهی زیادی مانند: المقنع، الهدایه، التجارات و الاغسال دارد و نیز آراء غریبی در فقه از او نقل شده است. حضرت امام خمینی (مدظله العالی) در این زمینه، چنین فرموده‌اند «... بسیاری از آنان، فقیه و صاحب رأی بودند مانند: کلینی، شیخ صدوق و پدر شیخ صدوق، که از فقهاء بوده و احکام و علوم اسلام را به مردم تعلیم می‌دادند، ما که

می‌گوئیم شیخ صدوق با شیخ مفید فرق دارد، مراد این نیست که شیخ صدوق فقاقت نداشته یا این که فقاقت مفید کمتر بوده است. شیخ صدوق همان کسی است که یک مجلس، تمام اصول و فروع مذهب اسلام را شرح است، لکن فرق ایشان با مفید این است که مفید و امام ایشان از مجتهدینی هستند که نظر خودشان را در روا اخبار به کار می‌برده‌اند و صدوق از فقهای است که خود را به کار نمی‌برده یا کمتر به کار می‌برده‌اند.»

۸۱- در ص ۴۳ در شرح حال ابن ابی عقیل آمده است: «صاحب جامع الرواة در باره او گوید: «... ابنی عقیل فقیه وارسته و متکلم است... از استاد ابوعبید شنیدم که فراوان در حق او ثنا و تعریف می‌نمود.» این سخن نجاشی است که در جامع الرواة

(۱۸۹/۱، چاپ بیروت) نقل شده است و با این که در «جامع الرواة تصریح شده که این گفته نجاشی است، و «از استاد ابوعبدالله... نیز قرینه این مطلب (ابوعبدالله همان شیخ مفید است که استاد نجاشی بوده این همه مؤلف محترم

موضوع نشده است و این مطالب را به صاحب «جامع الرواة» نسبت داده است. (برای آگاهی از سخن نجاشی، رج شود به فهرس نجاشی ص ۳۵-۳۶، چاپ مکتبه دانا قم.)

۸۲- در ص ۶۷ می‌خوانیم «او (یعنی پسر شیخ طوسی) کتابی دارد به نام امالی و کتاب النهایه پدرش شرح کرده است.»

گرچه برخی گفته‌اند فرزند شیخ طوسی، همان پدرش کتابی دارد به نام امالی، ولی به قول شیخ آقا بزرگ تهرانی: این سخن صحیح نیست، و همان کتاب امالی است که به او نسبت داده‌اند.

ایشان در این زمینه می‌نویسند: «وقد ذکرنا الامالی فی الذریعه (ج ۳۰۹/۲-۳۱۱، ۳۱۳-۳۱۴) و کونه من تألیف شیخ الطائفه و ذکرنا الاسباب التي دعت هذه الشهرة الشایعه فعلى طالب التفصیل والو علی الحقیقه مراجعه الکتب المذکور والتدقیق والتامل ذکرنا من الادله والوجوه.» (۱۰)

این موضوع نیز، از استاد محقق، زنجانی سئوال و ایشان سخن مرحوم آقا بزرگ را تأیید فرمودند.

۸۳- در ص ۱۳۲ آورده است: قواعد علامه دجله است، با آنکه قواعد علامه، کتاب بزرگی نیست و دجله چاپ شده است.

۸۴- در ص ۸۹ می‌نویسد: «در کتاب امل الامل باره او (یعنی ابوالصلاح حلبی) آمده است: «من ک الکافی اورا مشاهده کردم... کتاب بسیار زیبا و استفاده در فقه ماست و بیش از بیست هزار نسخه (خط) می‌باشد. «اولا، این سخن روضات الجنات اس امل الامل، ثانيا عبارات «روضات» در این باره چنین است

و قد رأيت كتابه الكافي... يقرب من عشرين الف بيت. برین الف بیت، یعنی ۲۰ هزار سطر، و ایشان آن را به هزار نسخه ترجمه کرده‌اند، و چون دیده‌اند که ۲۰ نسخه در اینجا معنای معقولی نیست، در پراوتز، نسخه «خط» تفسیر کرده‌اند!

۸۵- در ص ۱۸۶ درباره شهید ثانی آمده است: «أصلاً أهل طوس بوده است، از اینرو شهید ثانی الطوسی الشامی امضاء می کرده است.» شهید ثانی اهل طوس نبوده و الطوسی الشامی هم نمی کرده، بلکه «الطوسی الشامی» امضاء می کرده، و سه، روستائی است از جبل عامل. رک: «اعیان الشیعه» (۱۴۳۱) و «ریحانه الادب» (ج ۲۸/۳).

۸۶- در ص ۷۷-۷۸، سخنی از علامه بحر العلوم ره شیخ طوسی، نقل می کند بدین مضمون: «... شیخ فقه ما علی الاطلاق، او رئیس شیعه است و محبت و ت بی پایان ولی عصر حضرت مهدی علیه السلام بر او، لونه است که بارها حضرت بر او تجلی فرموده و با وی محبت نشستند.»

اصل سخن بحر العلوم (ره) چنین است: «... شیخ فقه علی الاطلاق، و رئیسها الذی تلوی السیه نایق» (۱۱)

همان طور که ملاحظه می شود، نویسنده، فراز حبت و ارادت بی پایان ولی عصر... را از پیش خود به ت علامه بحر العلوم افزوده‌اند، در حالیکه علامه چنین بی نفرموده است.

۸۷- در ص ۲۱۵ در شرح حال شیخ بهائی آمده است: «عبدالصمد برادر بزرگ شیخ بهائی است.»

با آنکه عبدالصمد برادر کوچک شیخ بهائی بوده، و علامه توانا و محقق، امینی در القدير (۲۸۱/۱-۲۸۲) در این باره بحث کرده و ثابت کرده که الصمد برادر کوچک او بوده است. (۱۲) لازم است در یاد شود که در کتاب مورد بحث، برخی از مطالب ره شیخ بهائی از نوشته‌های سعید نفیسی اخذ شده است. امینی در القدير شدیداً به برخی از سخنان او، تحت عنوان «عشره افعال» تاخه او را سرزنش کرده است. ی از سخنان علامه امینی، چنین است:

«لقد جاء الکاتب الفارسی (سعید نفیسی) فیما الفه من مة حیاة شیخنا بهاء المله والدين، کحاطب لیل، فضم لدره بره، واتی باشیاء لا شاهد لها من التاریخ، وخصیت حقائق ناصه، فطفق یثبت التفاهات بالاوهام، ویؤید حه بالمضحکات، فمما با بخزایته ما حسیه من ان الشیخ لصلد اخال الشیخ البهائی اکبر منه سناً... هكذا لفق ال السفاسف فی اثبات مزعمته، فسود صحیفة تاریخه بما بله العقل والمنطق... وسپس در رابطه با سخن دیگر ی، می افزاید:

...ولکن من این عرف النفیسی الحق والباطل من قسمى التصوف والعرفان؟ والکمیة التي كانت عند شیخنا الاردبیلی؟ وهل هومن حقه اوباطله؟ انا لا ادری ولكن الله عالم بما تکنه الصدور وان الرجل تفحم غیر مستواه، وتطلع الی ما قصر عنه، رحم الله امرء عرف قدره ولم یتمد طوره.» (۱۳)

۸۸- همچنین در ص ۲۱۵-۲۱۶، می نویسد: «گویا عبدالصمد در همان زمانی که پدرش در جبل عامل بوده از وی جدا شده، به مدینه رفته و در سفر ایران و بحرین با وی نبوده است.»

این سخن نیز بی اساس است، و علامه امینی در رد نفیسی پیرامون این موضوع می نویسد:

«... وقد خفی علی المسکین ان الشیخ عبدالصمد صحب اباه فی بطن امه یوم غادر بلادہ، و هو ولید ایران بقزوین نص من ابیه الشیخ السحین فی سنه الفتنه المذکور ۹۶۶هـ.» (۱۴) همچنانکه ملاحظه می شود، علامه فرموده اصلاً عبدالصمد در جبل عامل متولد نشده بوده تا در سفر ایران همراه پدرش باشد، بلکه در قزوین به دنیا آمده است.

۸۹- در ص ۱۲۲ موضوع حضور خواجه طوسی در درس محقق حلی در حله و مسأله استحباب تیاسر برای اهل عراق- که محقق به آن معتقد بود- و اشکال خواجه به استحباب تیاسر را نقل کرده می گوید: «محقق در پاسخ گفت: هیچ کدام نیست بلکه این تیاسر و تمایل به دست چپ از خود قبله به طرف قبله است و با این، خواجه قانع شد، سپس محقق در این زمینه کتابی نوشت و برای خواجه فرستاد و مورد تحسین او قرار گرفت.»

این سخن مانند گفته سایر تراجم نویسانی که متعرض این مسأله شده‌اند- موهم این است که محقق، خواجه را قانع کرد و رساله‌ای هم که در این زمینه نوشت برای تأیید نظر خودش- مبنی بر استحباب تیاسر برای اهل عراق- بود، در صورتی که چنین نیست، بلکه محقق، پس از اشکال خواجه و تأمل در این مسأله از نظر خودش برگشت و رساله‌ای هم که نوشت در رد نظریه خودش بود و اثبات کرد که استحباب تیاسر بی وجه است، چنانکه از رساله او استفاده می شود. این موضوع را استاد محقق، حسن زاده آملی در جلسه درس، متذکر شدند و در کتاب ارزنده خود «دروس معرفه الوقت والقبله» نیز یاد آور فرموده‌اند که فrazی از آن چنین است: «والقوم قالوا فی کتبهم بان المحقق اجابه فی الدرس بما اقتضاه الحال ثم کتب

فی ذلک رساله استحسناها المحقق الطوسی. واقول: ان کلامهم هذا یوهم ان المحقق افحم الخواجه فی ایراده و اثبت القول بالتیاسر و کون الحرم قبله للنائی و هذا و هم بل الخواجه (قدس سره) لما رأی ان المحقق عدل الی الصواب و استبصر، استحسّن عمله، ای عدوله الی الصواب و خروجه الی السداد کما ستعلم من رسالته الاتی نقلها ان شاء الله تعالی...» (۱۵)

۹۰- در ص ۱۰۳ وفات شیخ منتجب الدین، صاحب

فهرست معروف را به سال ۵۸۵، دانستند که اشتباه است زیرا منتجب الدین تا سال ۶۰۰ ه.ق. زنده بوده است. دلائل این موضوع در مقاله فهرست منتجب الدین، نوشته استاد زنجانی که در «یادنامه علامه امینی» (از ص ۳۴-۷۴) چاپ شده به طور مبسوط آمده است. طالبان آگاهی گسترده در این موضوع، بدان مقاله مراجعه کنند. و نیز (رک: «فهرست منتجب الدین» ۵/ چاپ قم)

۹۱- درص ۳۱۹ و نیز ص ۴۶۲، مؤلف کتاب «نخبه‌المقال» را آیت‌الله بروجرودی دانسته‌اند که درست نمی‌باشد زیرا مؤلف «نخبه‌المقال» سیدحسین بروجرودی است نه آیت‌الله بروجرودی، و اطلاق آیت‌الله بروجرودی در عصر ما منحصر است به آیت‌الله بروجرودی معروف، یعنی آن مرد بزرگوار که حوزه قم را رونق خاصی بخشیده و در سال ۱۳۸۰ در قم درگذشته و در مسجد اعظم به خاک سپرده شده است و مؤلف نخبه‌المقال، گرچه مرد فاضلی بوده ولی معروف است به سیدحسین بروجرودی، نه آیت‌الله بروجرودی. و تشابه اسمی و وطنی این دو بزرگوار که هر دو حسین نامند و اهل بروجرود، باعث اشتباه مؤلف شده است. از فهرست اعلام کتاب (ص ۴۹۶) نیز برمی‌آید که ایشان در این باره اشتباه کرده‌اند، زیرا روبروی کلمه آیت‌الله بروجرودی علاوه بر

ذکر رقم صفحاتی که نام مرحوم آیت‌الله بروجرودی در آنها آمده، رقم ص ۳۱۹- که در آن نخبه‌المقال به آیت‌الله بروجرودی نسبت داده شده است نیز ذکر گردیده است.

۹۲- در ص ۲۷۴ درباره مبارزه وحید بهبهانی با اخباریها آمده است: «یکی از جالبترین راههای مبارزه بهبهانی با اخباریون نقل قول شاگرد وی شیخ جعفر نجفی است. شیخ جعفر نجفی یکی از شاگردان او می‌نویسد که همیشه گروهی میرغضب، بهبهانی را همراهی می‌کردند. این گروه مسلماً برای تشریفات، وی را همراهی نمی‌کردند و شخصیتی مثل وحید بهبهانی هم کسی نبود که در صورت لزوم از وجود ایشان استفاده ننماید.»

چنانکه ملاحظه می‌شود، نویسنده از قول شیخ جعفر- مبنی بر اینکه گروهی میرغضب، بهبهانی را همراهی می‌کردند- استفاده کرده است که وحید، با زور و تهدید و میرغضب! اخباریها را سرکوب می‌کرده، در صورتی که اصل ماجرا و گفته شیخ جعفر، مربوط به پسر وحید بهبهانی، یعنی آقا محمدعلی است که با صوفیه مبارزه می‌کرده نه خود وحید! برای آگاهی بیشتر در این باره رک «وحید بهبهانی» ص ۲۸۲-۲۸۳.

جز اینها، اشتباهها و خطاهای دیگری هم در کتاب دیده می‌شود که یاد کردن از همه آنها، موجب تفصیل بیش از اندازه است، برای آگاهی رجوع شود به صفحه‌های ۴۸، ۴۴، ۱۱۶، ۱۴۳، ۱۹۸، ۲۸۷ و ۴۵۲.

لازم به توضیح است که برخی از اشتباهها که در به آنها اشاره شد، مربوط به مطالبی است که نویسنده کتاب، از دیگران نقل کرده‌اند، نه اینکه سخن خود باشد، ولی چون نقل قول دیگران به معنای تایید آن است چون بنای ما ذکر نادرستی‌هایی بوده که در این کتاب داده- اعم از نقل قول و یا غیر آن- از اینرو، برخی از نوع خطاها را نیز متعرض شده‌ایم.

در پایان این کتاب، فهرست اعلام، اماکن، و رساله نیز در ۷۶ صفحه گرد آمده است، که آن هم پر از اشکالات علمی و فنی است.

۱- اگر چه نویسنده کتاب «آفتاب فقاقت»: نیز مدارک مطالب خود ذکر نکرده است، ولی به نظر می‌رسد که مدرکش مقدمه «مکاسب» تداکلنتر، باشد!

۲- برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به ترجمه «الکفی و الالقاب» ج ۳ مقاله «ابوالعباس نجاشی و عسروی» نوشته سیدموسی شبیری ز مجله «نورعلم» شماره ۱۵/۱۲. و رساله «حیات‌الشیخ الطوس» آغاز تفسیر «تبیان» ج ۱/ف.

۳- «خدمات متقابل اسلام و ایران»، چاپ دوم، ج ۱۰۹/۲. ۴- ترجمه «تمهیدالاصول» شیخ طوسی، (مترجم: عبدالمشکوکالدینی، تهران، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، ۸ مقدمه، ص: پنج، نیز نگاه کنید به رساله «حیات‌الشیخ الطوسی» (چاپ شده در مجموعه «الرسائل العشره» قم، دفتر انتشارات اسلام) مقدمه «کافی» ابوالصلاح حلبی، ص: ۵.

۵- همان مدرک ص ۴. ۶- دلایل این موضوع را در مقاله نگرشی به کتاب مهرزای شیراز در شماره ۴۱ مجله پاسدار اسلام چاپ شده، به‌طور مشروح آورده‌ام. ۷- «ولایت فقیه» ۶۶.

۸- «حیات‌الشیخ الطوسی» مطبوع در آغاز تفسیر تبیان ج ۱/ث. ۹- «روضات الجنات» ج ۲۲۰/۶. ۱۰- نیز رک: «حذائق الندیه» ۱۶، نوشته سیدعلی خان کبیر.

۱۱- القدير، ج ۲۸۱/۱۱-۲۸۴. ۱۲- همان ج ۲۸۲/۱۱. ۱۳- «دروس الوقت و القبلة» ۴۱۷.